

# تاریخ سیاسی اجتماعی بابریان هندوستان

سید هدایت علی شاه رضوی\*

## چکیده

سرزمین هندوستان در طول تاریخ، اغلب مورد تهاجم قرار گرفته و درهای هندوستان به روی مهاجمان مختلفی باز بوده است. به طور کلی هندوستان، بیش از پنج قرن (از اواخر قرن دوازدهم تا اوایل قرن هجدهم میلادی) زیر نفوذ حاکمان مسلمان قرار داشت بدین روی که سلسله ترکان غوری در سه قرن و پس از آن سلسله مغولان تیموری (گورکانیان) بیش از دو قرن، حاکم هندوستان بوده‌اند. هم‌چنین در این دوره از یک سو امپراتوری عثمانی و از سوی دیگر دولت صفویه بر بخش‌هایی از سرزمین‌های اسلامی حکومت می‌کردند و حوادث دنیای اسلام و از جمله هند نیز با این دولت‌ها گره خورده بود و سرانجام هند نیز مانند برخی سرزمین‌ها به اشغال غربیان درآمد و از اواسط قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم میلادی زیر سلطه انگلستان قرار گرفت. این نوشتار درصدد بررسی تاریخ سیاسی و اجتماعی هند در دوره بابریان و پادشاهان آن می‌باشد.

## واژگان کلیدی

شبه قاره هند، امپراتوری، مغولان، بابریان.

\* دانشجوی کارشناسی ارشد رشته تاریخ تمدن اسلامی از هندوستان.

شبه‌قاره هند دارای سابقه تمدنی طولانی است و از روزگار دور، مرکز فرهنگ و هنر و علم به شمار می‌آید. ویرانی‌های شهر «موهنجودارو»<sup>۱</sup> که با حفاری‌های باستان‌شناسان در سال ۱۳۴۰ قمری/۱۹۲۲ میلادی در دره سند نمایان گردید، بهترین شاهد این مساله است. این کشفیات نشان داد که سه هزار سال قبل از میلاد مسیح، هندوستان تمدنی پیش‌رفته و بومی داشته است. از زمان حمله محمود غزنوی به هندوستان، مهاجمان یکی پس از دیگری وارد هندوستان شدند و مردم را به بیچارگی و بدبختی کشاندند.

### امپراتوری مغولان

در این سلسله هفده نفر<sup>۲</sup> به پادشاهی رسیدند که شش نفر از آن‌ها به نام‌های بابر، همایون، اکبر، جهان‌گیر، شاه‌جهان و اورنگ‌زیب، از امپراتورهای دیگر مقتدرتر بودند.

بابر<sup>۳</sup> (۹۳۲ق/۱۵۲۶م - ۹۳۷ق/۱۵۳۰م)

ظهیرالدین محمد بابر، از نوادگان «تیمورلنگ» مؤسس امپراتوری مغول در هند به شمار می‌آید. نسب او به طور کامل به این ترتیب است<sup>۴</sup> بابر فرزند عمر شیخ میرزا، فرزند ابوسعید میرزا، فرزند سلطان محمد میرزا، فرزند میران شاه، فرزند امیر تیمور صاحبقران.<sup>۵</sup> بابر در ششم محرم سال ۸۸۸ قمری/۱۴۸۳ میلادی،<sup>۶</sup> در نیمه زمستان به دنیا آمد. زن‌ها از خوش‌حالی به دنیا آمدن پسر، بیرون دویدند تا تولد نوزاد پسر را به پدر و دیگران مژده دهند. پدر چون هیچ پسری نداشت و تنها صاحب دختری پنج ساله بود، بسیار خوش‌حال گردید.

نسل این نوزاد از طرف پدری، به تیمور و از طرف مادری به چنگیز می‌رسید. هنگام اسم‌گذاری پدر گفت: «می‌خواهم اسم پسر را محمد بگذارم.» کسی گفت: «تنها محمد کافی نیست و پسر لقبی هم داشته باشد» و لقب ظهیرالدین را برای پسر انتخاب کردند.

1. Mohenjo Daro

۲. جواد مهدی زاده، *منند دیگر*، ص ۳۴، نشریه اداره اطلاعات سفارت کبرای هند

3. Babar

4. John Norman Hollister *The Shia of India / Second Edition 1979 by oriental Reprint. New Delhi INDIA p 126*

۵. ناصر خلیلی، *گرایش به غرب*، ج ۶ (در هنر عثمانی، قاجار و هند)، ص ۱۲۸، نشر کارنگ، تهران ۱۳۳۳ش؛ محمدحسین صاحب‌آزاد، *دربار اکبری*، ص ۱، چاپ لاهور ۱۹۱۰

۶. شیخ ابوالفضل مبارک، *اکبرنامه*، ص ۱۳۷ چاپ دوم: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۲ش. ویلیام ارسکین، *ایران و بابر*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، ص ۱۳۲۶، ۱۳۲۶ش

ولی با این که اسم پسر «محمد ظهیرالدین» شد، کسی وی را با این اسم صدا نمی کرد. تاریخ نیز نام او به صورت بابر، ضبط کرده است؛ زیرا پدربزرگ مادری سبب شد تا اسم طفل «بابر» گردد. او که هفته‌ای بعد از مراسم ولیمه، برای دیدن نوه پسری خود آمد، به پدر طفل گفت که نمی‌تواند نام محمد ظهیرالدین را ادا کند. به همین دلیل، نام او را بابر گذارد. جالب این جاست که پدربزرگ حتی کلمه بابر را نیز نمی‌توانست درست تلفظ کند و آن را بابر تلفظ می کرد. این اسم روی طفل ماند و به بابر معروف شد.

در سال ۸۹۹ قمری/۱۴۹۳ میلادی، پدر بابر شیخ میرزا، شبی در نوشیدن شراب افراط کرد و طوری شد که بامداد نتوانست از بستر برخیزد و زندگی را بدرود گفت. بابر در آن هنگام یازده ساله بود که بر تخت سلطنت نشست.<sup>۱</sup> وی در نظم بی‌مثال بود؛ همت بلند داشت؛ در کشورگشایی قدرت‌مند و در حکومت‌داری عالی به شمار می‌آمد خوش‌دل و اهل فضل و ادب بود و در فنون موسیقی نیز استعداد بالایی داشت؛<sup>۲</sup> شاعران و دانش‌مندان را تربیت و تشویق می کرد.

او خودش دارای تألیفات است؛ مانند منظومه‌ای در کلام و فقه حنفی به زبان ترکی و رساله‌ای در عروض و بابرنامه یا توزک‌بابری که مشتمل زندگانی وی است و آن را نخست میرخان در سال ۹۹۷ قمری/۱۵۸۹ میلادی با دستور اکبرشاه به فارسی ترجمه کرد. بابر به کسب ادب و دانش و به ویژه ادبیات فارسی علاقه‌مند بود و به فارسی شعر می‌گفت<sup>۳</sup> وی هر چند از نوادگان چنگیز و تیمور و خود نیز سردار بزرگی بود، اخلاق ملایمی داشت. نوشته‌اند که وی از پادشاهان نیکوسیرت و کم‌نظیر تاریخ بوده است. بابر بعد از مرگ پدر، بسیار کوشید تا فتوحات را پیش برد. وی علی‌رغم سن کم، تلاش‌های متعددی کرد که در طی آن‌ها بیشتر با ازبکان درگیر بود. او سه نوبت سمرقند را تصرف کرد، ولی هر بار پس از مدت کوتاهی، شهر را به سپاه ازبک تسلیم نمود.<sup>۴</sup>

وی در سال ۹۰۹ قمری/۱۵۰۴ میلادی کابل را از آن خود ساخت و پس از آن نیز قندهار را گرفت.<sup>۵</sup> وقتی بابر به بلخ رسید، سلطان آن شهر به نام غیاث‌الدین، به علت نداشتن توانایی جنگ، از در صلح وارد شد و برای رعایت احترام بابر، خانه خود را به وی

۱. ایران و بابر، ص ۲۵.

۲. اکبرنامه، ص ۱۸۵.

۳. گلچین احمد معانی، کاروان هند، ج ۱، ص ۲۷-۲۸؛ چاپ اول: انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۹.

۴. غلام‌رضا غلام امیرخانی، تاریخ مغولان - تیموریان (از ایران چه می‌دانم)، ص ۴۲.

۵. وحید مازندرانی، هند یا سرزمین اشراق، ص ۴۹ - ۵۰، شرکت چاپ‌خانه فردوسی؛ بی‌تا.

واگذار کرد و خود در خانه دیگری سکونت نمود. سلطان غیاث‌الدین دختری به نام نوبهار داشت که حسن و جمال او بابر را شیفته خود کرد. بابر با شنیدن اوصاف او، عاشق گردید و بعد از دیدن او بی‌تاب شد تا بالاخره به خواستگاری وی رفت. این مساله اسباب خوش‌حالی غیاث‌الدین را فراهم کرد و وی با ازدواج موافقت نمود.

به این ترتیب، جشن عروسی بسیار گسترده‌ای برگزار گردید و بابر، سلطنت سلطان غیاث‌الدین را به وی برگرداند.<sup>۱</sup> وی دوباره قصد کرد تا سمرقند را تصرف کند که این‌بار نیز از شیپانی‌ها شکست خورد و سرزمین خویش نیز دچار تهدید گردید. وی در همین درگیری‌ها به فکر هندوستان افتاد. در همین زمان، شاه صفویه با شیپانی‌ها در حال جنگ بود و در این جنگ، سردار شیپانی‌ها کشته شد. شاه اسماعیل با کمال جوان‌مردی خانزاد بانو، زن مطرود خان شیپانی را که خواهر بابر بود، با عزت و احترام نزد برادرش فرستاد. این عمل به فکر بابر حُسن اثر بسیار بخشید و پیمان دوستی بین او و شاه صفوی را سبب شد.

بابر به فکر افتاد تا به‌جای تلاش بی‌نتیجه در تصرف سمرقند، به فتح هندوستان بپردازد.<sup>۲</sup> دولت خان حاکم پنجاب سبب تشویق وی شد و او را در عملی ساختن آن موفق کرد. حاکم پنجاب از بابر برای سرنگونی ابراهیم لودی دعوت نمود. بابر که منتظر چنین موقعیتی بود، آن را غنیمت شمرده، به طرف هند حرکت کرد<sup>۳</sup> و از راه خیبر، چند بار به هند لشکر کشید و توانست پیشاور را بگیرد و در سال ۹۲۵ قمری/ ۱۵۲۰ میلادی از رود سند عبور کند. چهار سال بعد، لاهور را فتح کرد و در پاییز سال ۹۳۱ قمری/ ۱۵۲۵ میلادی به عزم فتح بیشتر هند حرکت نمود.<sup>۴</sup>

این حمله پنجم او بود<sup>۵</sup> و با ده هزار نفر، به رویارویی ابراهیم خان لودی افغانی پرداخت. ابراهیم لودی صد هزار سرباز داشت.<sup>۶</sup> و با این سپاه بزرگ، برای استقبال بابر از دهلی بیرون آمد. در پانی‌پات نزدیک دو میدان، جنگ تاریخی به نام «کرکشیتر» و «تانسورا»

۱. ایران و بابر، ص ۳۸۴.

۲. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۱۰.

۳. ث، ف دولافوز، تاریخ هند، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، ص ۱۱۵، چاپ اول: چاپ‌خانه مجلس، تهران ۱۳۳۷ش.

۴. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۱.

۵. رانا محمد بهاء‌الحق اشک، سیرالمتاخرین (بابر تا جهان‌گیر)، ص ۹.

۶. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۱.

در سال ۹۳۲ قمری / ۱۵۲۶ میلادی درگرفت دو حریف، از یک طرف، سپاه ابراهیم لودی افغان و از طرف دیگر، سپاه مغول برای تعیین وضعیت، جنگ را آغاز کردند. این جنگ زیاد طول نکشید، ولی تلفات زیادی به بار آورد. سپاه ابراهیم لودی که از لحاظ تعداد هم بیشتر بود، بر سپاه بابر غلبه یافت.<sup>۱</sup>

ولی بابر در این جنگ از اسلحه جدید مانند توپ استفاده کرد و فیل‌های دشمن از صدای مهیب اسلحه جدید هراسیدند و کار دشمن تباه شد و بابر پیروز گردید و سرزمین هند از آن او شد. و در نتیجه، همایون فرزند بابر، به تسخیر شهر آگره کام‌یاب گردید و خانواده معروف آن‌جا به نام «ویگراجاجیت سنگ» به واسطه خوش‌رفتاری همایون در زمان ورود به آگره الماس مشهور کوه نور را به او تقدیم کردند.<sup>۲</sup> امپراتوری مغول با پیروزی بابر آغاز گردید. این سلسله امپراتوران در تاریخ، با نام امپراتوری بابری یا تیموریان هند (گورکانیان هند) یا مغولان هند (مغولان کبیر) شناخته می‌شوند.

بابر و پسرش همایون، بعد از گرفتن شهر آگره، تصمیم گرفتند که مملکت را به‌طور کلی از وجود دشمن، صاف و پاک کنند. افغان‌ها بعد از شکست در پانی‌پات، باز هم کاملاً ناامید نشده بودند و به خاطر تحت و سلطنت، از این مملکت دست‌بردار نبودند. آنان در شمال، مشغول فعالیت بودند و این برای مغول‌ها مزاحمت به شمار می‌آمد. افغان‌ها به «جانپور» توجه کردند و می‌کوشیدند که در برابر مغول‌ها، سلطنتی بنا کنند. ولی همه تلاش آنها بی‌نتیجه ماند و شکست خوردند و از آن‌جا اخراج شدند.<sup>۳</sup>

بابر در تاریخ ششم جمادی‌الاول ۹۳۷ قمری / ۱۵۳۰ میلادی،<sup>۴</sup> در ۴۹ سالگی در آگره درگذشت.<sup>۵</sup> مدت سلطنت او ۳۸ سال بود؛ ۳۲ سال در ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و پنج سال و پنج روز در هندوستان وی به سبب علاقه‌ای که به کابل داشت، وصیت کرد تا او را در این شهر دفن کنند. مقبره او در باغی زیبا قرار دارد که امروزه به باغ بابری معروف است.<sup>۶</sup> او با مذاهب دیگر، روش مدارا داشت و با همه فرقه‌ها خوش‌رفتاری می‌نمود و همه کام‌یابی‌های خود را به عنایت الهی نسبت می‌داد. همیشه در میدان‌های نبرد می‌گفت:

۱. تاریخ هند، ص ۱۱۵: ۴۴۱. The History of Islamic Societies.

۲. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۰ - ۵۱؛ مرتضی اسدی، جهان اسلام، ج ۲، ص ۱۴۳، چاپ اول؛ انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۶۹ش.

۳. تاریخ هند، ص ۴۴۱.

۴. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۲؛ اکبرنامه، ص ۱۸۴.

۵. سیر المتأخرین (بابر تا جهانگیر)، ص ۱۹؛ کاروان هند، ج ۱ ص ۲۷.

۶. تاریخ مغولان - تیموریان، ص ۴۲؛ The Shia of India, p126.

«خداوندا پیروزی را نصیب کسی گردان که در راه خشنودی تو تلاش دارد!»<sup>۱</sup> بابر در هندوستان به تفرقه دولت‌های فتودالی پایان داد، آبیاری و کشاورزی را سامان بخشید و با آباد کردن راه‌ها و بندرها، سبب تجارت و صنعت گسترش یابد و هندوستان به نیرومندترین دولت‌های آن روز تبدیل شود.<sup>۲</sup>

بابر چهار پسر داشت به نام‌های نصیرالدین محمد همایون، کامران میرزا، عسگری میرزا، هفدال میرزا، و سه دختر به نام‌های گلرنگ بیگم، گلچهره بیگم، گلبدن بیگم که هر سه از یک مادر بودند.<sup>۳</sup> بابر در هنگام مرگ، امپراتوری وسیعش را بین چهار پسر تقسیم کرد. همایون پسر بزرگ، امپراتور دهلی گردید؛ کامران را پادشاه پنجاب و افغانستان کرد و دو پسر دیگر را برای حکومت‌های هند زیر نظر برادر بزرگ آنها تعیین نمود.<sup>۴</sup>

همایون<sup>۵</sup>: (۹۳۷ق/۱۵۳۰م - ۹۶۳ق/۱۵۵۶م)

همایون در شب سه‌شنبه چهارم ذی‌قعدة سال ۹۱۳ قمری/۱۵۰۸ میلادی در ارگ کابل متولد شد<sup>۱</sup> و در ۲۳ سالگی به پادشاهی رسید. او توانایی لازم را برای تدبیر امر حکومت نداشت و به شدت به تریاک معتاد بود. وی ده سال پادشاهی کند که گاه در دهلی و گاه در آگره گذشت، ولی نتوانست امپراتوری پدر را توانست حفظ کند.<sup>۲</sup> رقابت بین همایون و برادرش کامران، سبب شد تا همایون ضعیف گردد و طولی نکشید که شیرشاه و بهادرشاه آماده حمله به همایون شدند. لشکر همایون و شیرشاه در سال ۹۴۵ قمری/۱۵۳۹ میلادی در «بگزار» درگیر گشتند. همایون با لشکر ضعیف خود، ترسیده بود و نمی‌خواست وارد جنگ شود و ترجیح داد که با شیرشاه از در صلح وارد شود و حکومت بهار و بنگال را واگذار کند که یک دفعه افغان‌های «مچیل» و «غدار» از پشت بر سر لشکر همایون ریختند.<sup>۳</sup> مغول‌ها چون غافل‌گیر شده بودند، بنای فرار گذاشتند. خیلی از لشکریان سپاه

۱. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۲.

۲. هند دیگر، ص ۳۴.

۳. اکبرنامه، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

۴. تاریخ هند، ص ۱۲۰، محمد بن قاسم س ے اورنگ زیب تک، سعیدالحق، ص ۲۵۸، انتشارات شاهد، لاهور، بی تا.

## 5. Humayun

۵. بایزید بیات، تذکره همایون و اکبر، ص ۱۹۵، چاپ اول: انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۸۲، افست از چاپ کلکته ۱۹۴۱؛ کاروان هند، ج ۱، ص ۲۸.

۶. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۲.

۷. تاریخ هند، ص ۱۲۱-۱۲۲.

همایون در رودخانه گنجیز غرق شدند، ولی همایون توانست جان سالم ببرد<sup>۱</sup> و شیرشاه به منزله یک قهرمان افغانی به حساب آمد. همایون دوباره آماده جنگ گشت و در سال ۹۴۷ قمری/۱۵۴۰ میلادی در «کانوج» با سپاه شیرشاه درگیر شد و دوباره شکست خورد و برای نجات جان خویش، مجبور گردید تا تاج و تخت را به حریف فاتح خود واگذار نماید؛ ولی چون برادرش کامران او را به قلمرو خویش پناه نمی‌داد، به طرف سند فرار کرد.<sup>۲</sup>

همایون در روزگار سرگردانی در سند، با دختر چهارده ساله‌ای به نام حمیده بیگم که وی را در مجلس بزمی دیده و عاشق او شده بود، ازدواج کرد. دو سال بعد<sup>۳</sup> در شهر «امرکوت»<sup>۴</sup> سند، همایون از این زن صاحب پسری شد و اسم او را جلال‌الدین محمد اکبر گذاشت که در آینده، اکبرشاه توانای سلسله مغولی هند گردید. همایون دو سال در سند سرگردان بود و تلاش کرد که شاید سلطنت از دست رفته را باز پس گیرد، اما نتوانست کاری انجام دهد.<sup>۵</sup> معنای لغوی همایون «خوش نصیب» است، ولی عملاً برعکس شده بود. حکومت پس از ده سال از او گرفته شد و او راهی ایران گشت و<sup>۶</sup> به دربار شاه طهماسب پناه آورد. همایون تعلیم یافته و به سلیقه ایرانی بود. او وقتی به ایران آمد ایرانی‌ها از وی استقبال کردند. او در استان‌های ایران، مورد احترام و خوش‌آمدگویی مردم قرار می‌گرفت و وقتی به دربار شاه‌طهماسب رسید، به وی لباس فاخر داده شد و شاه‌طهماسب، تاج شاهی را که نشانه بزرگی است، با دست خود بر سر وی گذاشت.<sup>۷</sup>

وقتی از همایون سبب شکست و ترک هند را پرسیدند، گفت: «بی‌وفایی همه و نفاق برادرانم.» بهمرام میرزا، برادر حقیقی شاه‌طهماسب صفوی از این سخن سخت آزرده خاطر گشت و خواست تا به همایون کمک کند.<sup>۸</sup>

همایون در دربار شاه‌طهماسب همیشه مورد نوازش و عنایت قرار داشت تا این که خبر مرگ شیرشاه افغانی، پادشاه دهلی به وی رسید. وی طبق پیمان با شاهنشاه صفوی، به اتفاق لشکر قزلباش از راه سیستان و قندهار راه هند را پیش گرفت. در این لشکرکشی،

۱. سیرالمتأخرین، ص ۲۴؛ تاریخ هند، ص ۱۲۲.

۲. تاریخ هند، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۳. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۳.

۴. اکبرنامه، ص ۳۵؛ سیرالمتأخرین، ص ۲۷.

۵. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۲.

۶. اورنگ زیب نک، ص ۲۵۸.

7. The Shia of India, p126.

۸. سیرالمتأخرین، ص ۳۱.

مراد میرزا فرزند شاه‌طهماسب، با چهار هزار نفر در سیستان به همایون پیوست. در مراجعت به هندوستان، وقتی به قندهار رسید، برادر خود کامران را دست‌گیر و کور کرد و عسکری برادر دیگر را به مکه تبعید نمود و بعد از پانزده سال غیبت، به دهلی بازگشت و بر تخت نشست. وی اکبر را به حکومت پنجاب و بیرام‌خان را به وزارت او منصوب کرد.<sup>۱</sup> پادشاه ایران طوری به همایون کمک کرد که وی توانست تاج و تخت خود را پس گیرد و مثل گذشته پادشاه هندوستان شود.<sup>۲</sup>

وی در ماه مبارک رمضان سال ۹۶۲ قمری/۱۵۵۵ میلادی دوباره پادشاهی را در دهلی به دست گرفت.

### همایون

پادشاهی بی‌نهایت کریم و صاحب ذوق سلیمی بود؛ به حکمت و ریاضی آگاهی داشت و مری شعرا، فضلا و هنرمندان بود و به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌گفت.<sup>۳</sup> او که با علم نجوم آشنا بود و به شناسایی ستارگان علاقه داشت، برای دیدن ستارگان، شبانگاه بالای سقف کتابخانه می‌آمد و وقتی پس از مدت کوتاهی، به خیال خویش، می‌خواست پایین بیاید، می‌دید که موذن در حال گفتن اذان صبح است. در یکی از همین شب‌ها، در راه بازگشت از پشت‌بام، از پله‌ها افتاد و بدن او آسیب دید و بی‌هوش گردید. معالجات انجام شده بر وی به نتیجه نرسید.<sup>۴</sup>

همایون در اواخر روز جمعه یازدهم ربیع‌الاول سال ۹۶۳ قمری/۱۵۵۶ میلادی از سقف کتابخانه افتاد و در پانزده همان ماه درگذشت. مقبره او در دهلی عظمت خاصی دارد.<sup>۵</sup> مدت سلطنت او مرتبه اول ده سال و مرتبه دوم ده ماه بود.<sup>۶</sup> دوره دوازده سال مهاجرت همایون به ایران، در تاریخ خاندان تیموریان هند تاثیر بسیار داشت.<sup>۷</sup> همایون در ۴۹ سالگی درگذشت. تا چند روز خبر مرگش را فاش نکردند و در روز هفتم، خطبه پادشاهی به نام اکبرشاه خوانده شد.

۱. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۳.

۲. ایران و بابر، ص ۱۸۸.

۳. کاروان هند، ج ۱، ص ۲۸-۲۹.

۴. سیرالمآخرین، ص ۵۵.

۵. کاروان هند، ج ۱، ص ۲۹.

۶. سیرالمآخرین، ص ۵۶.

۷. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۵.



اکبر<sup>۱</sup>: (۹۶۳ق/۱۵۵۶م - ۱۰۱۴ق/۱۶۰۵م)

اکبر در شب یکشنبه، پنجم رجب سال ۹۴۹ قمری/۱۵۴۲ میلادی در «امرکوت» سند به دنیا آمد<sup>۲</sup> و در روز جمعه دوم ربیع الثانی ۹۶۳ق/۱۵۵۶م در «کلانور» از توابع لاهور،<sup>۳</sup> در سیزده سالگی بر تخت پادشاهی نشست. وی در بیست سالگی در شهر «اجمیر» با سران قوم راجپوت مانوس شد و از میان آن طایفه، زنی انتخاب کرد که همان مادر جهانگیر است. اکبرشاه با این وصلت عاقلانه، پایه وحدت قومی اهل هندوستان را استوار ساخت.

اکبرشاه در میدان جنگ، بسیار دلیر بود و همیشه در حال آماده‌باش قرار داشت و در جای خطر، شخصاً حاضر بود. در سوارکاری خیلی مهارت داشت و از بیستمین سال پادشاهی، رو به امور دینی و مذهبی گذاشت.<sup>۴</sup> وی حامی مذهب چشتیه بود.<sup>۵</sup> وی با فتوحات درخشان، قدرت و جلال امپراتوری را به حد عالی رساند و دیگر کسی به فکر سرکشی و شورش نیفتاد.<sup>۶</sup> در این زمان، نخستین اروپایی‌ها که پرتغالی‌ها بودند، بازارهای کوچکی را در سواحل هند بنا کردند، ولی دوام نیافتند.<sup>۷</sup> در سال ۹۸۷ق/۱۵۸۰م دو کشیش مسیحی کاتولیک به دربار او رسیدند و او را به مسیحیت دعوت کردند و اکبرشاه آن را نپذیرفت. و این تأمل و بحث‌های بیشتر او با علما را باعث شد.

اکبر پادشاهی آزادمش، خداپرست، شجاع، کریم، رعیت‌پرور، دادگستر، غریب‌نواز و دوست‌دار فضل بود. او به زبان فارسی تکلم می‌کرد.<sup>۸</sup> در دربار او افرادی با زبان‌های فارسی، ترکی، مصری و عربی صحبت می‌کردند و علما و هنرمندان زیادی حضور داشتند.<sup>۹</sup> وی کتاب‌خانه‌ای بزرگ در فتحپور سگری با بیست هزار نسخه عالی داشت. کتاب‌های عربی، ترکی، فارسی و هندی، هر کدام جای مخصوص داشتند. در زمان اکبرشاه، به موسیقی هم خیلی توجه می‌شد و پیشرفت بسیاری حاصل کرد. ولی شعر و

1. Akbar

۲. دربار اکبری، ص ۲؛ اورنگ زیب تک، ص ۲۷۸؛ کاروان هند، ج ۱، ص ۳۲.

۳. کاروان هند، ج ۱، ص ۳۲.

۴. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۶، ۵۷ و ۵۹.

5 The History of Islamic Societies / Ira M.Lapidus / Cambridge University Press. U S A Societies, p456.

۶. هند یا سرزمین اشراق، ص ۵۸.

۷. نواب نصرالله خان فدایی اسپهانی، ترک‌تازان هند، ص ۵۱۲، چاپ خاتم محمدعلی خاتم، تهران ۱۳۴۱ش.

۸. برین گاردنر، کمپانی هند شرقی، ترجمه کامل حلمی - منوچهرهدایتی و خوش کلام، ص ۳۱ و ۳۹ چاپ اول: انتشارات پژوه؛ کاروان هند، ج ۱، ص ۳۱.

9. Hindu world / Benjamin Walker, Publisher, Indus New Delhi 1995. INDIA Hindu world, p100.

ادب در این دوره بیشتر از دیگر هنرها رونق یافت. اکبرشاه سواد خواندن و نوشتن نداشت، ولی دارای استعداد حیرت‌انگیزی بود و خود نیز شعر می‌گفت.

اکبرشاه، مقبره همایون را در کنار شهر دهلی برپا ساخت. در این دوره، شکوه معماری و ساختمان‌سازی خاندان تیموری در هند شروع شد. اکبرشاه بنای ارگ آگره و قلعه لاهور را شروع کرد. ساختمان فتحپور سیکری از سال ۹۷۸ قمری/۱۵۷۱ میلادی شروع شد. ساختمان مسجد جامع آن‌جا که نمونه عالی مساجد آن دوره هند به شمار می‌آید در سال ۹۷۸ قمری/۱۵۷۱ میلادی به اتمام رسید.<sup>۱</sup> فرهنگ، معماری، هنر، نقاشی و هنرهای دستی مسلمانان به ویژه در این دوره، آمیخته از آموزه‌ها و هنر هندو - ایرانی بود و در معماری، ساختمان‌های بلند و عظیمی که در زمان مغول‌ها ساخته شد، هنر اسلامی و هندو با هم دیده می‌شود.

اکبر به همه ادیان آزادی بخشید و میان فئودال‌های هندی و بیگانه هم‌کاری برقرار ساخت. این امر، به هم‌بستگی نواحی هند و رشد شهرها و به تجارت قوت فراوان بخشید و تکامل شهرنشینی و گسترش تجارت خارجی به سطح عالی خود رسید. اجناس هندی در اروپا رواج یافت؛ به ویژه پارچه هندی که شهرت فراوانی داشت. کالاهای دیگر هندی مانند پنبه، عاج، ادویه، شیشه، کاغذ، فلزات و مانند آن، به بازارهای شرق و غرب راه یافت و هنر و صنایع هندی جان تازه‌ای یافت.<sup>۲</sup>

قلمرو او از شهر قندهار در مغرب تا شهر داکای بنگال شرقی در مشرق، از سرینگر کشمیر در شمال تا حد شهر احمدنگر در جنوب، امتداد داشت و به منتهای عظمت و جلال رسید. او نه تنها پادشاهی سلحشور و کشورداری خوب بود، بلکه مدبر و حامی بزرگ ادب و هنر نیز به شمار می‌آمد. وسعت نظر وی به قدری بود که وزرای خود را به مسلمانان منحصر نساخت، بلکه از میان هندوان نیز افرادی را برگزید و سرداران هندو را نیز لایق به خدمت گماشت.

دستگاه خلافت او با سپاهیان جنگ‌جو و وزرای کافی و علمای محقق و شعرای سخن‌ور و صنعت‌گران هنرمند، مزین و درخشان گشت. و روحانیان از طبقات مختلف اسلامی و فرق مختلف هندو و ادیان مسیحی و زردشتی در دربار او علماء، آزادانه مباحث و مناظره می‌کردند. وی از ترکیب اسلام و هندوئیسم مذهبی جدید اختراع نمود و آن‌را «دین الهی» نامید.<sup>۳</sup> این آیین دولتی او بود و خودش، شیخ و صوفی آن معرفی شد. این

۱. هند با سرزمین اشراق، ص ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲.

۲. هند دیگر، ص ۳۴.

۳. سرزمین هند، ص ۴۹، ۵۰.

دین الهی، نفس پرستی، شهوت، اختلاس، نیرنگ، افترا، ستم، ارباب و غرور را نهی می‌کرد.<sup>۱</sup> پیروان آن وقتی که یک‌دیگر را می‌دیدند، به‌جای سلام گفتن، الله‌اکبر و جل‌جلاله می‌گفتند. پیروان این دین از ۴۷۳ هزار نفر بیشتر نبوده‌اند و بعد از وفات اکبر، دین الهی وی نیز منقرض شد.<sup>۲</sup>

اکبر وقتی در بستر مرگ بود و قوت حرف زدن نداشت، با اشاره، پسر را فرمان داد که کلاه پادشاهی را بر سرگذارد و شمشیر همایون را بر کمر بندد.<sup>۳</sup> اکبر بعد از ۵۱ سال و دو ماه و نه روز پادشاهی<sup>۴</sup> شب چهارشنبه، پاییز ۱۰۱۴ قمری/۱۶۰۵ میلادی در ۶۳ سالگی درگذشت. مدفنش در «سکندرا» قصبه‌ای در شش میلی آگره واقع است. پس از او، شاهزاده سلیم با لقب نورالدین محمد جهان‌گیر در شهر آگره تاج‌گذاری کرد.<sup>۵</sup>

جهان‌گیر:<sup>۶</sup> (۱۰۱۴ق/۱۶۰۵ - ۱۰۳۶ق/۱۶۲۷م)

نام او سلیم و فرزند ارشد اکبر بود و در روز چهارشنبه، هفدهم ربیع‌الاول سال ۹۷۷ قمری/۱۵۶۹ میلادی در قصبه سیکری متولد شد. اکبر بسیار آرزوی داشتن فرزند داشت، ولی فرزنددار نمی‌شد. خود جهان‌گیر در کتابش می‌گوید:

پدرم را تا ۲۸ سالگی فرزند نمی‌زیست و همیشه به‌جهت بقای فرزند، به درویشان و گوشه‌نشینان که ایشان را قرب روحانی به درگاه الهی حاصل است، التجا می‌بردند و در آن ایام یک درویشی به نام سلیم می‌زیست.<sup>۷</sup>

اکبر به خدمت شیخ‌سلیم رفت که در آن زمان از نزدیکان درگاه کبریا، مستجاب‌الدعا مشهور بود و با دعای آن درویش، به او عنایت الهی شد. اسم آن مولود را به مناسبت اسم درویش داعی، سلطان‌سلیم گذاشت.<sup>۸</sup> ولی سلطان‌سلیم ملقب به جهان‌گیر می‌گوید:

۱. عزیزاحمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، ص ۴۵ و ۵۹۲، چاپ اول: انتشارات کیهان، تهران ۱۳۶۶ ش.
۲. سعیدالحق، ص ۲۹۱.
۳. هند یا سرزمین اشراق، ص ۶۶.
۴. سیرالمآخرین، ص ۱۵۰.
۵. هند یا سرزمین اشراق، ص ۶۶؛ کاروان هند، ج ۱، ص ۳۲.

6 Jahangir

۷. نورالدین محمد جهان‌گیر گورکانی، جهان‌گیرنامه، به کوشش محمد هاشم، ص ۱.
۸. سیرالمآخرین، ص ۹۸ و ۹۹.

بعد از تولد، من را سلطان سلیم نام نهادند ولی من از زبان مبارک پدرم، نه در مستی و نه در هشیاری، هرگز نشنیدم که مرا سلطان سلیم یا محمد سلیم مخاطب ساخته باشند. همه وقت شیخوبابا گفته سخن می‌گفتند.<sup>۱</sup>

شاهزاده سلیم ۳۷ سالگی، در روز پنج‌شنبه بیستم جمادی‌الثانی سال ۱۰۱۴ قمری/ ۱۶۰۵ میلادی در دارالخلافه آگره بر تخت سلطنت نشست.<sup>۲</sup> وی هنگام سلطنت، لقب جهان‌گیر را برای خود انتخاب کرد. وی می‌گوید:

چون پادشاه شدم، به خاطر رسید که نام خود را تغییر باید داد و چون کار پادشاهان جهان‌گیری‌ست، خود را جهان‌گیر نام نهادم.<sup>۳</sup>

در زمان سلطنت او، قسمت اعظم مملکت در آرامش بود. وی مثل پدرش، هر روز در دیوان به شکایات مردم می‌رسید و راه عدل و داد را در پیش گرفت.<sup>۴</sup> برای پیش‌رفت هندوستان، به ویژه در امور تعلیم و تربیت کوشا بود و در این مورد حکم کرد که در دهلی، هر کس که مآثرک خود را بدون وارث می‌گذاشت، به دولت تعلق می‌گرفت و از آن برای ساختن آموزشگاه و مدارس استفاده می‌کردند.<sup>۵</sup>

در سال ۱۰۲۳ قمری/ ۱۶۱۵ میلادی سر توماس روال<sup>۶</sup> سفیر جیمز<sup>۷</sup> پادشاه اول انگلستان، به نزد جهان‌گیر آمد. این سفیر به بندر «سورت» هند وارد شد و از آن‌جا خط شمال را گرفت و با امپراتور و درباریانش که به قصد گردش به گجرات می‌رفتند، آشنا گردید. این امپراتور وی را نوازش کرد و پذیرایی شایان و با شکوهی از او به عمل آورد و اجازه داد تا در آن سفر جزء هم‌راهان پادشاه باشد.<sup>۸</sup>

این سفیر در بازگشت به وطن، سفرنامه‌ای در مورد دربار جهان‌گیر نوشت که پر از تحسین و تعریف درباره شکوه و جلال دستگاه امپراتوری مغول است و از آداب و سلیقه رجال درباری آن دوره حکایت می‌کند.<sup>۹</sup> روزی پسر بزرگش خسرو، علیه او شورش کرد و

۱. جهان‌گیرنامه، ص ۱.

۲. سیرالمشأخرین، ص ۱۵۰؛ کاروان هند، ج ۱، ص ۳۳؛ گورکانی، جهان‌گیرنامه، ص ۱.

۳. جهان‌گیرنامه، ص ۱.

۴. تاریخ هند، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۵. تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۸۰.

۸. تاریخ هند، ص ۱۴۸.

۹. هند یا سرزمین اشراق، ص ۷۲.

6. Sir Thomos Roe.  
7. James.

لاهور را به تصرف خود درآورد. جهان گیر با شنیدن این خبر، برای سرکوبی او حرکت کرد و او را دستگیر نمود.<sup>۱</sup> جهان گیر صبح روز یکشنبه ۲۸ صفر ۱۰۳۶ قمری/۱۶۲۷ میلادی از دنیا رفت<sup>۲</sup> و مقبره او در لاهور قرار دارد.<sup>۳</sup>

شاهجهان:<sup>۴</sup> (۱۰۳۷/ق/۱۶۲۸ - ۱۰۶۸/ق/۱۶۵۸ میلادی)

نام او خرم و سومین پسر جهان گیر است او در شب پنجشنبه ماه ربیع‌الثانی سال ۹۹۹ قمری/۱۵۹۲ میلادی در لاهور به دنیا آمد.<sup>۵</sup> جهان گیر می‌گوید: راجه سلطان خرم که از ۳۶ سال از جلوس همایون، والد بزرگ‌وارم می‌گذشت و مطابق بود با ۹۹۹ قمری ۱۵۹۲/ میلادی در بلده لاهور، عالم را با وجود خود خرم ساخت.<sup>۶</sup>

شاهجهان از پادشاهان مقتدر مغولان به شمار می‌آید. وی وقتی خبر فوت جهان گیر را شنید، با عجله تمام از دکن حرکت کرد. او دوست قوی و مقتدری به نام آصف‌خان وزیر اعظم جهان گیر در دربار داشت؛ همان وزیری که «ممتاز محل» را به همسری خرم درآورده بود. از این مساله مشخص می‌شود که وزیر تا چه اندازه علاقه‌مند بود که تاج و تخت را برای او نگه دارد. و خرم وقتی به دارالخلافه رسید، همه چیزها برای سلطنت او آماده بود. در روز دوشنبه هشتم جمادی‌الثانی سال ۱۰۳۷ قمری/۱۶۲۸ میلادی در آگره بر تخت سلطنت نشست و امپراتوری را با عنوان شاهجهان اعلام نمود و رقبای خود را به قتل رساند.<sup>۷</sup>

امپراتوری مغول در دوره شاهجهان، هم از حیث قدرت و نفوذ و هم از حیث شکوه و جلال، به ارتقا و اعتلا رسید. فقط عواید ایالات قدیم به واسطه امنیت و آرامش ممتد و طولانی، بلکه به واسطه بسط و توسعه در اجرای مواد اصلاحاتی اکبر، ترقی کرد.<sup>۸</sup> دوره سلطنت او در امنیت و آرامش بوده است. وی فردی مسلمان و متدین بود، اما همان مسلک آزادی‌خواهانه جد بزرگ خود را ادامه داد. وی تفاوتی بین مسلمان و هندو

۱. تاریخ هند، ص ۱۴۷.

۲. سیرالمآخرین، ص ۱۸۰.

۳. هند یا سرزمین اشراق، ص ۷۱.

4. Shah Jahan.

۵. کاروان هند، ج ۱، ص ۳۳.

۶. جهان‌گیرنامه، ص ۱۲.

۷. تاریخ هند، ص ۱۵۶؛ کاروان هند، ج ۱، ص ۳۳.

۸. تاریخ هند، ص ۱۵۹.

نمی‌گذاشت و طرز حکومت او به طور کلی ملایم و عادلانه بود. به ملت، با محبت و احترام می‌نگریست.<sup>۱</sup> او برای رفاه مردم کوشا بود و مهم‌تر از همه این‌که مردم را مانند خانواده خویش به حساب می‌آورد.

در این دوره مذهب، مساوات و انصاف بسیار بود و علما و شعرا افزایش یافتند و شعر و سخن، تصنیف و تألیف، نجوم، موسیقی، نقاشی و خطاطی نیز به اوج خود رسید.<sup>۲</sup> زمان پادشاهی او دوره امنیت، شکوه و عظمت دربار مغولان هند بود. او دهلی را آباد کرد و در عمارت‌سازی، از بزرگ‌ترین پادشاهان مغول هند به شمار می‌آمد معماری این دوره بی‌نظیر بود که برای نمونه می‌توان به لال قلعه، مسجد جامع دهلی، قلعه آگره، دو مسجد عالی در تهته، مقابر جهان‌گیر و آصف‌جاه در لاهور، دیوان خاص، دیوان عام، مسجد وزیرخان، شالیمار باغ و تخت طاووس و به ویژه «تاج محل» اشاره کرد که به آن «*Dream in marble*» هم گفته می‌شود.<sup>۳</sup>

در زمان او خزانه از مالیات سلاطین تحت‌الحمایه اسلامی به حد بسیار بالایی رسید. به همین جهت، همه چیزها برای شاه‌جهان در عملی کردن آمال و آرزوهای قبلی خود مهیا بود؛ از جمله تخت طاووس او که در همه جا معروف است. این تخت، از روی تختی که زیب و زین قصر سلاطین بیجاپور بود، ساخته شد و قیمت آن را مبلغ شش کرور روپیه برآورده کرده‌اند. جنس آن از طلای خالص و همراه با انواع و اقسام جواهرات گران‌بهاست. این زین از لحاظ نفیس بودن و ظرافت صنعتی، شاه‌کار به حساب می‌آید.<sup>۴</sup> تاج‌محل بنای دل‌فریب آگره، از دیگر آثار به یاد مانده از این دوره است که شهرت جهانی دارد. ممتازمحل، همسر دل‌بند شاه جهان، در بستر مرگ از شوهر عزیزش خواست بود که زیباترین بنا را بر قبر او بسازد. ساخت تاج محل در سال ۱۰۴۱ قمری/۱۶۳۲ میلادی آغاز شد و ساخت آن بیش از ده سال طول کشید و بیش از بیست هزار استاد و کارگر در ساختن آن شرکت داشتند.<sup>۵</sup>

بانو تاج، همسر شاه‌جهان به نام ارجمند بانو بیگم و ملقب به ممتازمحل، دختر آصف‌خان بود که در سن نوزده سالگی زن شاهزاده خرم شد، و بعد این شاهزاده با لقب

۱. همان، ص ۱۶۵.

۲. اورنگ زیب تک، ص ۳۱۹.

۳. همان؛ هند یا سرزمین اشراق، ص ۷۲ و ۷۳.

۴. تاریخ هند، ص ۱۵۹ - ۱۶۰.

۵. هند یا سرزمین اشراق، ص ۷۸.

شاهجهان به پادشاهی رسید و لقب ممتازمحل را به ارجمند بانو داد. بر سنگ قبر او که در زیرزمین بنای تاج محل واقع شده به فارسی جمله «مرقد منور ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتازمحل ۱۰۴۰ هجری» منقوش است. عشق و علاقه همیشگی زن و شوهر به یکدیگر، طی هفده سال زندگی زناشویی حیرت‌انگیز بود. ارجمند بانو ملقب به ممتازمحل در ۳۹ سالگی هنگام زایمان از دنیا رفت و جنازه او شش ماه در محل وفات ماند و نه سال هم آن را در باغ فعلی تاج‌محل به‌صورت امانت نگه داشتند تا ساختمان آرامگاه به پایان رسید و جنازه به آن‌جا انتقال یافت.<sup>۱</sup>

چهار پسر شاهجهان به نام‌های سلطان‌دارا شکوه، سلطان‌شجاع، مراد و سلطان‌اورنگ‌زیب بودند.<sup>۲</sup> شاهجهان تا شعبان سال ۱۰۶۸ قمری / ۱۶۵۸ میلادی سلطنت کرد و از ماه رمضان آن سال تا ۲۶ رجب سال ۱۰۷۶ قمری / ۱۶۶۶ میلادی محبوس و تحت نظر بود تا این‌که از دنیا رفت. مدفنش در تاج‌محل آگره است.<sup>۳</sup> وی ۳۱ سال پادشاهی کرد. در این زمان، سلطنت مغول از لحاظ فرهنگ، تمدن و مملکت‌داری به اوج خویش رسید و علم و صنعت در آن پیش‌رفت زیادی کرد؛<sup>۴</sup> به ویژه صنایع ظریفه دوره صفوی ایران در دربار سلاطین مغول هندوستان مانند همایون، اکبرشاه، جهان‌گیر و شاهجهان رایج بود. به طور کلی، پادشاهان از زمان‌های قدیم، هنر ایرانی را در هندوستان نگه داری می‌کردند و به آن علاقه داشتند.<sup>۵</sup> پادشاهان مغول هندوستان، حامی زبان و ادب فارسی بودند و اکبرشاه، فارسی را زبان رسمی اعلام کرد.<sup>۶</sup> هندوستان در زمان پادشاهی اکبرشاه و شاهجهان، دارای درخشان‌ترین عصر تاریخی خود بود.<sup>۷</sup>

اورنگ‌زیب:<sup>۸</sup> (۱۰۶۸ ق/۱۶۵۸ - ۱۱۱۸ ق/۱۷۰۷ م)

اورنگ‌زیب در پانزده ذی‌القعدة سال ۱۰۲۷ قمری / ۱۶۱۸ میلادی به دنیا آمد. وی برای به دست آوردن سلطنت پدرش، توطئه نمود<sup>۱</sup> و پدر(شاهجهان) را اسیر کرده، به زندان انداخت.

۱. همان، ص ۷۸.

۲. سیرالمتأخرین، ص ۱۷۴؛ هند یا سرزمین اشراق، ص ۷۳.

۳. تاریخ هند، ص ۱۷۷؛ اورنگ‌زیب تک، ص ۴۱۸؛ کاروان هند، ج ۱، ص ۳۳؛ هند یا سرزمین اشراق، ص ۷۲.

۴. ویل دورانت، ترجمه - نامور، اختناق هندوستان، ص ۲۷، نشر گام، سال ۲۵۳۶.

۵. زهرا حسینی، نمونه‌های صنایع ظریفه ایران، ص ۶۶ چاپ میهن، بی‌تا.

۶. هرامل سدارنگانی، پارسی‌گویان هند و سند، ص ۴۳-۴۴، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ خانه رامین، سال ۲۵۳۶.

۷. بروجردی، محمد تقی جمشیدی، ملی‌گرایی هندو، ص ۹.

زیب پس از گذراندن نه سال در زندان، از دنیا رفت.<sup>۲</sup> اقدام دیگر اورنگ‌زیب، کشتن برادرها، برای به دست گرفتن نهایی سلطنت بود. برنیه و تاورنیه، دوجهان‌گرد فرانسوی، که در آن زمان در هندوستان بودند، از شکوه و جلال دربار اورنگ‌زیب حیرت نموده‌اند. او از جهاتی قابل‌ترین پادشاه مغول هندوستان بود، ولی برخلاف سیاست‌های اکبرشاه، به وحدت ملی هند اعتنایی نداشت و آزادی مذهب و ایمان را از میان برد. او نخستین فرمان‌روای مغول‌ها بود که سیاست مصالحه با هندوان را تغییر داد و آن را در جهت چیرگی مسلمانان به کار گرفت و به خراب کردن معابد هندوها پرداخت. چنین اقداماتی، دشمنی هندوها را برانگیخت و کشمکش او با هندوها آغاز گردید.<sup>۳</sup>

در سال ۱۰۶۹ قمری / ۱۶۵۹ میلادی شراب و جوا و مواد مخدر را ممنوع کرد و پنج سال بعد نیز هم ساتی (سوزاندن زن بیوه با جنازه شوهرش) را ممنوع اعلام نمود. در سال ۱۰۷۸ قمری / ۱۶۶۸ میلادی موسیقی را نیز در دربار ممنوع کرد و<sup>۴</sup> هندوها را تعقیب نمود و همه را در خوف و هراس انداخت. وی به دیگر شهرهای مقدس هندوها نیز بی‌احترامی می‌کرد و به مقدسات آنها توهین می‌نمود. این سیاست احمقانه، به تدریج بغض و عداوت را در هندوها ایجاد کرد و مملکت دچار بحران و تفرقه گردید. خزانه او با کمبود مالی مواجه شد و برای حل این مشکل، گرفتن جزیه از غیرمسلمان‌ها را که از زمان اکبر معاف شده بود، الزامی کرد.<sup>۵</sup>

بسیاری از انسان‌های شایسته از جمله دانش‌مندان، شاعران، علما و سرداران، از دربار او دور شدند. بازار هنر و ادب به کسالت کشیده شد و کار اغتشاش و فساد، رفته‌رفته شدت یافت و ظلم و ستم مایه ننگ خاندان تیمور شد.<sup>۶</sup> شاه‌زادگان و امرا، در زمان او هر کدام در گوشه هندوستان پرچم استقلال برافراشتند و ملوک الطوائفی برقرار نمودند. اسلحه راجه‌ها و امیران، تیر و کمان و معدودی تفنگ‌های قدیمی و فیل جنگی بود که برای مهاجمان، راه‌گشا و کمکی برای پیش‌روی به شمار می‌آید.<sup>۷</sup> در اواخر عمر، کارش به جای رسید که

۱. تاریخ هند، ص ۱۶۳.

۲. هند دیگر، ص ۳۵.

۳. هند یا سرزمین اشراق، ص ۷۴.

۵. تاریخ هند، ص ۱۸۱.

۶. هند یا سرزمین اشراق، ص ۷۵.

۷. اختناق هندوستان، ص ۲۷.



هر پنج پسر خود را زندانی کرد،<sup>۱</sup> چون بر هیچ کس اعتماد نمی‌کرد، لذا در پیری تنها ماند. ۲۴ سال، جنگ‌های متوالی داشت و در حالی که در دکن جنگ می‌کرد و نزدیک بود که خودش دست‌گیر شود، عقب نشینی کرد. روحیه امپراتور بر اثر انبوه مصائب و مشکلات زیاد به کلی منقلب گردید و ضعیف شد و قلبش از کار افتاد.<sup>۲</sup> اورنگ‌زیب، زاهد بی‌خبر از دنیا در نود سالگی در سال ۱۱۱۸ قمری/۱۷۰۷ میلادی از دنیا رفت.<sup>۳</sup>

امپراتوری مغول بعد از اورنگ‌زیب به خطر افتاد و بر تخت جانشینی اختلافاتی به وجود آمد و امپراتوری تجزیه گردید و هر منطقه مستقل شد و تحت حکومت نواب‌ها در آمد و مغول‌ها عظمت و اقتدار خود را از دست دادند؛<sup>۴</sup> به ویژه در روزگار دوازدهمین پادشاه سلسله مغولان یعنی محمدشاه بود که نادرشاه، فرمان‌روای ایران به هند لشکر کشید. او با گرفتن باج و خراج بسیار، به ایران بازگشت. یورش نادر به هندوستان، دو نتیجه را به دنبال آورد: اول این‌که، قدرت مغولان کاهش یافت و دیگر این‌که کشور افغانستان از هندوستان جدا شد و به دست سلسله درانی افتاد<sup>۵</sup> و به قول هانووی،<sup>۶</sup> جهان‌گرد معاصر انگلیسی، حمله نادرشاه به هندوستان، برای مردم آن کشور به بهای دویست هزار کشته و خسارات و غرامت‌های زیادی پایان یافت.<sup>۷</sup>

### نتیجه

تاریخ هندوستان، ظهور و سقوط خانواده‌های مختلف سلطنتی و هم‌چنین ایجاد و نابودی اندیشه‌های فلسفی و فرهنگ‌های متعدد را شاهد است.<sup>۸</sup> هندوستان در هیچ دوره‌ای از تاریخ، بدون تمدن نبوده است، از روزگار بودا در قرن پنجم پیش از میلاد که جای‌گاهش در شرق مانند جای‌گاه مسیح در غرب بوده؛ از زمان آسوکا تا قرن شانزدهم که فرهنگ، ثروت و هنر به مراتب والاتری در شمال رونق یافت؛ سرزمینی با ثروت‌های افسانه‌ای که کریستف کلمب را به آن سوی اقیانوس‌ها رساند.

۱. هند یا سرزمین اشراق، ص ۷۵.

۲. تاریخ هند، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۳. همان، ص ۱۸۸.

۴. هند یا سرزمین اشراق، ص ۷۵.

۵. هند دیگر، ص ۳۴.

6. Hanway

۷. امیرخانی، ص ۲۵۲.

۸. حقایق دربار هند، ص ۱۳، نشریه اطلاعات سفارت کبرای هند، تهران ۱۳۳۳ ش.

اندکی بعد از وفات پیامبر اکرم ﷺ اسلام به مرزهای هندوستان رسید. در دوره حکومت‌داری مسلمانان، امپراتوری مغولان به اوج حکومت رسیدند.<sup>۱</sup> در این سلسله (۹۳۲ - ۱۲۷۳ ق / ۱۵۲۶ - ۱۸۵۷م) هفده نفر<sup>۲</sup> به پادشاهی نایل شدند که در میان آنها شش نفر به نام‌های بابر، همایون، اکبر، جهان‌گیر، شاه‌جهان و اورنگ‌زیب، مقتدرترین امپراتورها به حساب می‌آیند. بابر نخستین پادشاه و مؤسس آن است. سلطنت مغول در فرهنگ، تمدن، مملکت‌داری به اوج خود رسید و علم و صنعت نیز به پیش‌رفت زیادی دست یافت؛<sup>۳</sup> به ویژه صنایع ظریفه دوره صفوی ایران در دربار سلاطین مغول هندوستان مانند همایون، اکبرشاه، جهان‌گیر و شاه‌جهان رایج بود و به طور کلی، پادشاهان از زمان‌های قدیم، هنر ایرانی را در هندوستان نگه‌داری می‌کردند.<sup>۴</sup>

پادشاهان مغول در هندوستان، حامی زبان و ادب فارسی بودند و اکبرشاه فارسی را زبان رسمی اعلام کرد.<sup>۵</sup> در زمان حکومت مغولان هندوستان به ویژه اکبرشاه و شاه‌جهان، هندوستان دارای درخشان‌ترین عصر تاریخی خود بود.<sup>۶</sup> بعد از اورنگ‌زیب، امپراتوری مغول به خطر افتاد و بر سر تخت جانشینی، اختلافاتی به وجود آمد و امپراتوری تجزیه گردید و هر منطقه مستقل شد و تحت حکومت نواب‌ها درآمد و مغول‌ها عظمت و اقتدار خود را از دست دادند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. جهان اسلام، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲. هند دیگر، ص ۳۴.

۳. اختناق هندوستان، ص ۲۷.

۴. نمونه‌های صنایع ظریفه ایران، ص ۶۶.

۵. پارسی‌گویان هند و سند، ص ۴۳ و ۴۴.

۶. ملی‌گرایی هندو، ص ۹.

## فهرست منابع

۱. اسدی مرتضی، جهان اسلام، چاپ اول، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۶۹ش.
۲. امیر خانی غلام رضا، تاریخ مغولان - تیموریان (از ایران چه می دانم).
۳. بایزید بیات، تذکره همایون و اکبر، ج اول، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۲، افسست از چاپ کلکته، ۱۹۴۱م.
۴. بروجردی جمشیدی محمدتقی، ملی گرایی هندو
۵. حسنی زهرا، نمونه های صنایع ظریفه ایران، چاپ میهن، بی تا.
۶. حقایقی درباره هند، نشریه اداره اطلاعات سفارت کبرای هند، تهران، ۱۳۳۳ش.
۷. حکمت علی اصغر، سرزمین هند، سفیر سابق ایران در هند، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۷ش.
۸. خلیلی ناصر، گرایش به غرب (در هنر عثمانی، قاجار و هند)، نشر کارنگ، تهران، ۱۳۸۳.
۹. دولافوز، ث، ف، تاریخ هند، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، چاپ اول، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۱۶ش.
۱۰. سدارنگانی هرامل، پارسی گویان هند و سند، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپخانه رامین، سال ۲۵۳۵
۱۱. سعیدالحق، محمد بن قاسم سی اورنگ زیب تک، انتشارات شاهد بک دیو ملتان رود، لاهور، بی تا.
۱۲. صاحب آزاد محمدحسین، دربار اکبری، چاپ لاهور، ۱۹۱۰م.
۱۳. عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، چاپ اول، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۶ش.
۱۴. فدائی اسپهانی، نواب میرزا نصرالله خان، ترک تازان هند، چاپخانه محمدعلی فردین، تهران، ۱۳۴۱ش.
۱۵. گاردنر برین، کمپانی هند شرقی، ترجمه کامل حلمی، منوچهر هدایتی خوش کلام، چاپ اول، انتشارات پژوهه.
۱۶. گلچین معانی، احمد، کاروان هند، چاپ اول، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹ش.

۱۷. گورکانی نورالدین محمد جهانگیر، جهانگیر نامه، کوشش محمد هاشم.
۱۸. مازندرانی وحید، هند یا سرزمین اشراق، شرکت چاپخانه فردوسی، بی تا.
۱۹. مبارک شیخ ابوالفضل، اکبر نامه، چاپ دوم، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲ش.
۲۰. مهدی زاده جواد، هند دیگر، نشریه اداره اطلاعات سفارت کبرای هند.
۲۱. ویل دورنت، اختناق هندوستان، ترجمه، ر. نامور، نشر گام، ۲۵۳۶.
۲۲. ویلیام ارسکین، ایران و بابر، ترجمه ذبیح لله منصور، ۱۳۲۶ش.
23. The Shia of India / John Norman Hollister/ Second Edition 1979 by oriental Reprint. New Delhi INDIA.
24. Hindu world / Benjamin Walker / Publisher. Indus New Delhi 1995. INDIA.
25. Microsoft® Encarta® 2006 [DVD]. Redmond, WA: Microsoft Corporation, 2005.
26. The History of Islamic Societies / Ira M.Lapidus / Cambridge University Press. U S A

